

چیستی معرفت نزد متفکران مسلمان

عبدالحسین خسرو پناه*

www.khosropanah.i8.com

چکیده

چیستی معرفت نزد متفکران اسلامی سه دیدگاه کلی را به میان می آورد. فخر رازی، علم را بدیهی و غیر قابل تعریف دانسته است و جوینی و شاگرد او غزالی، مفهوم علم و معرفت را نظری و تعریف آن را دشوار معرفی می کنند. رویکرد دیگر از ناحیه بیشتر متکلمان و حکما ارائه گردیده است که مفهوم معرفت را غیر بدیهی و تعریف آن را ممکن شمرده اند. این مقاله، ضمن بیان تعاریف گوناگون معرفت اصرار می ورزد که معرفت به معنای باور صادق موجه، به عنوان غایت معرفت شناسی تأیید می گردد. ولی معرفت به معنای مطلق آگاهی و وجود مجرد حکایتگر، موضوع دانش معرفت شناسی شمرده می شود.

کلید واژه ها

معرفت، تعریف، متفکران مسلمان، بدیهی و نظری، وجود مجرد حکایتگر.

طرح مسأله

تاریخچه معرفت شناسی در جهان اسلام نشان می دهد که متفکران مسلمان همواره به اهمیت و ابعاد مختلف علم و معرفت توجه داشته اند و به فراخور نیاز مطالبی را در این زمینه ضمن مباحث خود ارائه کرده اند. در نگاه اول، اثر یا فصل مستقلی در این مورد دیده نمی شود؛ اما تذکر و توقف ضمنی حکمای مسلمان بر این مسائل از دقت و استحکام بالایی برخوردار است. حکمای مسلمان گاه معرفت را از حیثیت هستی شناسانه و گاه از جنبه معرفت شناسانه مورد دقت قرار داده و نظرات مختلفی ارائه کرده اند.

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

علم، امری ضروری و بی نیاز از تعریف

این دیدگاه متعلق به فخر رازی است که در *المحصل و المباحث المشرقیه* به آن پرداخته و چنین استدلال کرده است: «ان علم الانسان بوجود نفسه غیر مکتسب و الوجود جزء من وجوده و العلم بالجزء سابق علی العلم بالکل فعلمه بالوجود، سابق علی علمه بوجوده و السابق علی غیر المکتسب اولی بان لایکون مکتسباً» (*المباحث*، ۹۸/۱-۹۹؛ نک: حلی، ص ۲۲۶). بنابراین تعریف و تحلیل علم با واسطه‌های کسبی غیر ممکن است. وی در ادامه، به شکل دیگری استدلال کرده و معتقد است: تعریف علم منجر به دور یا تسلسل می شود. «فان قيل: لم لایجوز ان یکون علم الانسان بوجود نفسه مکتسباً، قلنا ابطال ذلك سیأتی فی علم النفس، و بتقدیر التسلیم، لا یقدح فی المقصود؛ لآنا ما لم نعرف وجود الدلیل لایمکننا ان نستدلّ به علی المدلول و لا یمکن ان یکون العلم بوجود کلّ دلیل مستفاداً من دلیل آخر لاستحاله الدور و التسلسل، فلا بدّ ان ینتهی الی دلیل لایحتاج فی العلم بوجوده الی دلیل آخر؛ فیکون العلم بوجود ذلك الدلیل، اولیاً؛ لکن تصوّر الوجود سابق علی ذلك العلم الاولی والسابق علی الاولیّ اولی بأن یکون اولیاً؛ فاذا الوجود اولی التصوّر و هو المطلوب» (همان، ۱/۱؛ نک: جرجانی، ۶۱/۱-۶۵).

استدلال اول این است که انسان علم به نفس خود دارد و علم به نفس مرکّب از علم و نفس است. پس اگر علم به نفس که مرکّب است بدیهی باشد، جزء آن یعنی علم هم بدیهی خواهد بود. استدلال دوم این است که هر استدلالی به بدیهیات منتهی می شود زیرا در غیر این صورت، دور یا تسلسل لازم خواهد آمد، پس علم به بدیهیات محتاج دلیل دیگری نیستند پس به طریق اولویت، علم نیز بدیهی و واضح است.

درباره استدلال اول باید توجه کرد که حکم مفهوم علم از مصداق (حقیقت) آن جداست. ظاهراً فخر دچار خلط مفهوم و مصداق علم شده است. یکی از مصداق علم، علم به نفس و البته علمی بدیهی است؛ اما مفهوم علم غیر از حقیقت آن، و شاید امری غیر بدیهی و نیازمند تعریف باشد. بداهت حقیقت علم مورد تأکید حکماست، به طوری که صدر المتألهین تعریف علم حتی به

رسم تام را نیز ناممکن می‌شمارد؛ زیرا امری روشن تر و اعرف از علم، وجود ندارد (سفار، ۳/۲۷۸-۲۷۹). در بسیاری از امور، وجود امری بدیهی، اما معنی و مفهوم آن غیر بدیهی است و این بداهت، ملازمه‌ای با بداهت مفهوم علم ندارد. همچنانکه عکس این قضیه نیز صادق است.

اگر مراد از علم خاص (مقید) و علم مطلق به ترتیب علم عالم به قضیه جزئی و قضیه کلیه باشد، در این صورت، علم مطلق، جزء علم مقید نخواهد بود؛ بلکه قضیه جزئی، بخشی از قضیه کلیه است و اگر مقصود از علم مطلق، مفهوم کلی علم باشد، آن مفهوم، شناخت تصویری است؛ اما علم به وجود انسان، یک شناخت تصدیقی است و از بداهت شناخت تصدیقی نمی‌توان بداهت شناخت تصویری را استنباط کرد.

به علاوه مفاهیم دیگر با کمک علم جزئی که به آنها تعلق دارد، شناخته می‌شوند و هیچ توقفی به تصور علم ندارند، بنابراین دور لازم نمی‌آید (جرجانی، ۱/۶۵). به عبارت دیگر مفاهیم با حقیقت عینی علم که بدیهی است، معلوم می‌گردند، نه با مفهوم علم.

مفهوم علم، نظری است اما تعریف آن دشوار

تشخیص جنس و فصل ذاتی اشیاء حتی در محسوسات مشکل است بنابراین به طریق اولی در ادراکات خفیه و غیر محسوسات دشوارتر است (همان، ۱/۶۷؛ غزالی، المستصفی، ۱/۲۵).

این نظر متعلق به امام الحرمین جوینی و شاگرد او امام محمد غزالی است. او عباراتی در تعریف علم ارائه کرده است. «... و مهما ارتسم فی النفس مثاله فهو العلم به، اذا لا معنی للعلم الا مثال يحصل فی النفس، مطابق لما هو مثاله و هو العلم» (غزالی، معیار العلم، ص ۴۷). «لا معنی للعلم بالشیء الا بثبوت صوره الشیء و حقیقته و مثاله فی النفس، كما تثبت صوره الشیء فی المرآت» (همان، ص ۷۱؛ نک: ابراهیمی دینانی، ص ۳۹۶-۴۰۰).

این دیدگاه نیز خالی از خدشه نیست؛ زیرا علم به علم (صور موجود در ذهن یا نفس) خود از نوع شناخت حضوری است و وجود علم، برای هر انسانی بدون واسطه محقق است، از این رو شاید نتوان به نظری بودن مفهوم علم حکم

کرد، همچنانکه می‌توان برای بداهت آن، از بی‌نیازی آن از جنس و فصل و یا اعرفیت آن یاری جست.

مفهوم علم، نظری و غیر بدیهی، و تعریف آن نه چندان دشوار

بر اساس این نظر تعریف‌هایی برای تبیین مفهوم علم بیان شده است.

۱- «العلم هو الصورة الحاصله من الشئ عند النفس» (بحرانی، ص ۲۱؛ مظفر، ۱۴/۱). علم عبارت است از صورت حاصل از شیء نزد نفس؛ این تعریف با اینکه در منطق کاربرد دارد (زیرا علم منطق تنها با علوم حصولی سروکار دارد)، در معرفت‌شناسی گرفتار اشکالاتی است. نخست، این تعریف، شامل علم حضوری نیست؛ زیرا در علم حضوری، وجود معلوم نزد عالم حاضر است نه صورت آن. دوم، این تعریف، امور ممتنع و سلبی (که تحقق خارجی ندارند) را در بر نمی‌گیرد. به این خاطر که شیئیت مساوق با وجود است و امور ممتنع، شیء نیستند تا مفهوم یا صورت ذهنی از شیء به آنها اطلاق گردد. سوم، اگر مراد از شیء تشخص و شیئیت خارجی باشد، معقولات ثانیه منطقی و فلسفی و ریاضی از تعریف خارج خواهند بود؛ زیرا این مفاهیم، فرد خارجی ندارد؛ گرچه مفاهیم فلسفی، منشأ انتزاع خارجی دارند. چهارم، اگر در تعریف علم، مفاهیمی همچون یقین را اخذ نکنیم، این تعریف مانع اغیار نخواهد بود؛ زیرا وهم، شک و جهل مرکب نیز داخل تعریف خواهند شد. چراکه در تمام این موارد، صورت شیء خارجی در ذهن منطبق می‌شود، خواه این صورت مطابق واقع باشد یا نباشد و خواه عالم نسبت به آن یقین پیدا کرده یا نکرده باشد (سبحانی، ص ۲۰-۳۲؛ جرجانی، ۷۶/۱؛ نک: مطهری، ۲۵۵/۱).

۲- تعریف‌هایی از متکلمان. الف - معتزله، «العلم اعتقاد الشئ علی ما

هو علیه»؛ ابوهاشم جتانی قید «مع سکون النفس» همراه با اعتقاد نفس را افزوده است؛ یعنی علم اعتقاد مطابق با واقع نسبت به شیء است.

اشکال این تعریف این است که امور ممتنع و محال از این تعریف خارج اند؛ چون علم به این امور مانند اجتماع نقیضین و ضدین تعلق می‌گیرد و از طرفی به اتفاق علما شیئیت بر آنها منطبق نیست (سبحانی، ص ۱۹). همچنین مفاهیم

تصوری از این تعریف خارج اند؛ زیرا اعتقاد فقط شامل تصدیقات می‌شود، یعنی متعلق اعتقاد فقط گزاره‌هایند (جرجانی، ۶۹/۱-۷۰).

ب - ابوبکر باقلانی، «العلم معرفه المعلوم علی ما هو علیه» علم عبارت است از شناخت مطابق با واقع معلوم (سبحانی، همانجا). این تعریف شامل علم الهی نیست؛ زیرا در آن معرفت، علم بعد از جهل تلقی شده است. علاوه بر آن، این تعریف گرفتار دور است، چرا که معلوم از علم مشتق شده در حالی که هدف، شناخت مبدأ اشتقاق (علم) است؛ اشکال دیگر اینکه قید «علی ما هو علیه» زائد است، زیرا عدم مطابقت معرفت با واقع، جهل است در حالی که در مفهوم معرفت، مطابقت با واقع وجود دارد (جرجانی، ۷۱/۱-۷۲).

ج - ابوالحسن اشعری، «العلم هو الذی یوجب کون من قام به عالماً»؛ «العلم هو ادراک المعلوم علی ما هو علیه» (سبحانی، همانجا). این دو تعریف نیز اشکال دور را دارند و هیچ فایده جدیدی بر آنها مترتب نیست (جرجانی، همانجا).

د - ابن فورک اشعری، «العلم بانه ما یصح ممّن قام به اتقان الفعل ای احکامه و تخلیته عن وجوه الخلل» (همان، ۶۹/۱-۷۶). در این تعریف، مفهوم اتقان و استحکام فعل اخذ شده، در حالی که بنابر مذهب اشاعره، افعال بشری به دست خود آدمیان واقع نمی‌شود و علم بشری نقشی در صحت اتقان فعل ندارد و نیز علمی که به فعل تعلق ندارند (مانند علم به واجب تعالی) و امور ممتنع، از تعریف خارجند.

ه - فخر رازی، او با اینکه به استحاله تعریف علم حکم کرد، در تعریف علم می‌گوید: «العلم اعتقاد جازم مطابق». این تعریف تنها این اشکال را دارد که تصور در مفهوم اعتقاد مندرج نیست (همان، ۷۵/۱). البته بسیاری از مباحث معرفت‌شناسی، مانند ارزش و امکان شناخت و ملاک صدق در این تعریف حضور دارند و در پی آنیم که آیا معرفت یقینی موجه نسبت به قضایا تحقق پذیر است؟ اگر قید یقین در تعریف فخر رازی را یقین منطقی بدانیم، نه یقین روان‌شناختی، این تعریف بر بسیاری از مباحث معرفت‌شناسی منطبق خواهد بود، اما بخشی دیگر از مباحث مانند انواع تصورات و معقولات خارج می‌گردند.

و- صاحب *مواقف*، «العلم أنه صفة أي امرقائم بغيره توجب تلك الصفة لمحلها و هو موصوفها تميزاً بين المعاني، لا يحتمل النقيض» (همان، ۷۷/۱). این تعریف دارای اصطلاحات مبهم و اخفی از معرف است.

۳- تعریف روان شناسان، الف) معرفت امری است که در اثر برخورد فرد با محیط، در ذهن او ایجاد می شود. معرفت از جهتی شامل مهارتها، عادات، اطلاعات، عقاید، احساسات و افکار است (شریعتمداری، ص ۳۶۳). ب) معرفت، حالت یا اعتقادی است که در شرایط معینی، نسبت به امری پیدا می کنیم و تردید درباره آن را روا نمی داریم (همان، ص ۳۶۴). این تعاریف مانع اغیار نیست، علاوه بر این اندیشه ها از گرایش ها جدایند.

۴- حکمای مسلمان معتقدند علم قابل تعریف است و تعابیر گوناگونی ارائه کرده اند. ابن سینا علم را چنین تعریف کرده است: «درک الشيء هو ان تكون حقيقه متمثلة عند المدرک يشاهدها ما به يدرك» (توسی، ۳۰۸/۲). او ادراک را محدود به ادراک حسی نمی داند بلکه حس را یکی از واسطه های ادراک می شمارد (همان، ۳۱۱/۲) و معتقد است ادراک فقط صورت ذهنی نیست (همان، ۳۴۵/۳). شیخ اشراق، علم را ظهور می داند که ظهور نیز خود نور است (ملاصدرا، *اسفار*، ۲۸۵/۳).

صدرالمتألهین درباره علم می گوید: «يشبه أن يكون العلم من الحقائق التي انبثتھا عين ماهيتها و مثل تلك الحدود لا يمكن تحديدها... و تعريفه بالرسم التام ايضاً ممتنع. كيف و لا شيء أعرف من العلم لأنه حالة وجدانية نفسانية يجدها الحي العليم من ذاته ابتداء و ما هذا شأنه يتعذر ان يعرف بما هو أجلي و أظهر ولان كل شيء يظهر عند العقل بالعلم، فكيف يظهر العلم بشيء غير العلم» (همان، ۲۷۸/۳).

طبق این دیدگاه، هستی علم عین ماهیتش است و تعریف پذیر نیست، علاوه بر این اعرف از علم وجود ندارد تا آن را تعریف کند و هر امری با علم واضح و ظاهر می گردد چگونه علم با دیگری ظاهر گردد؟ صدرالمتألهین در دیدگاه دیگری، علم را به صورت حاضر در ذهن معنا می کند و جهل را مقابل آن می داند. ایراد این تعریف در تعریف های گذشته روشن شد. ولی ملاصدرا

تعریف دیگری نیز ارائه می‌کند که مشکلات یادشده را ندارد: علم، هر وجود صوری مجرد از ماده است (همان، ۳/۳۴۵) و مذهب مختار خویش را چنین تقریر می‌کند: «اما المذهب المختار و هو أن العلم عبارة عن الوجود المجرد عن الماده الوضعیه» (همان، ۳/۲۹۲). وی اشاره دارد که ادراک یعنی وجود مدرک نزد مدرک «نفس» به حضور و وجود صدوری نه حلولی، «العلم لما كان مرجعه الی نحو من الوجود و هو المجرد الحاصل للجواهر الدراک او عنده...» (همان، ۳/۲۹۰).

طباطبایی، علم را چنین تعریف کرده است: علم حصول امر مجرد از ماده است برای امر مجرد (نهایه، ص ۲۴۰). یا حضور وجود مجرد برای وجود مجرد (بدایه، ص ۱۳۸) این تعریف مستلزم خروج برخی از علوم الهی از معنی علم می‌شود؛ زیرا علم خداوند به اشیاء مجرد و مادی حضور است و در علم حضوری وجود معلوم نزد عالم حاضر است و معلومات مادی با اینکه مجرد نیستند نزد خداوند حاضرند. بنابراین، علم خدا به مادیات از سنخ حصول مجرد برای مجرد نیست.

در تعاریف دیگر چنین قید شده: «العلم عبارة عن حضور المعلوم لدی العالم إماً حضوراً بالمباشرة او بغيرها» (سبحانی، ص ۳۴). علم یعنی حضور (مباشری یا غیر مباشری) معلوم، نزد عالم، قسم اول علم حضوری و قسم دوم، علم حصولی است. این تعریف هم اطلاع تازه ای به مخاطب نمی‌دهد.

«علم عبارت است از حضور خود شیء یا صورت جزئی یا مفهوم کلی آن نزد موجود مجرد» (مصباح یزدی، ۱/۱۳۷). مفهوم مطابقت با واقع در این تعریف اخذ نشده است و شامل جهل مرکب نیز می‌شود. همچنین قضیه و تصدیق، خارج از تعریف قرار می‌گیرند، زیرا واژه صورت در فلسفه با تصور مترادف است. علاوه بر آن، با قید کلمه شیء در تعریف، امور عدمی و ممتنع که شیئیت ندارند، خارج از تعریف قرار می‌گیرند.

مفهوم علم، بدیهی است؟

برخی متفکران مفهوم علم را بدیهی دانسته اند، زیرا مفهومی که تجزیه ناپذیر است و به مفاهیم یا اجزاء تشکیل دهنده تحلیل نمی‌شود، بدیهی است و به نظر

مطهری، ملاک بداهت تصوّرات، بساطت آنهاست (بساطت از اجزاء خارجی و عقلی).

بنابر نظر صدرالمتألّهین، علم از سنخ ماهیت نیست، بلکه از سنخ وجود است و دارای جنس و فصل نیست در نتیجه مفهومی بدیهی است. طبق این مبنا عدم جنس و فصل برای علم قابل اثبات است اما این مطلب تلازمی با بساطت ندارد؛ زیرا بسیاری از معقولات، جنس و فصل ندارند و مفهوم عام تری برای آنها قابل تصوّر است، مانند مفهوم علّت و معلول که معقول ثانی فلسفی اند، جنس و فصل ندارد اما مفهوم عام تری مانند مفهوم «وجود» دارد، بنابراین علّت، وجودی هستی بخش است.

حال اگر علم را دارای ماهیت جنس و فصل ندانیم، باید دید آیا مفهوم عام تری دارد؟ صرف اینکه مفهوم علم برای همه معلوم است، دلیل بداهت نیست، زیرا بسیاری از مفاهیم نظری، معلومند. همچنانکه بدیهیات تصدیقی به اولّیه و ثانویه تقسیم شده اند، همین تقسیم در بدیهیات تصویری نیز جاری است.

مفاهیمی مثل وجود، بدیهی اولی اند، زیرا از همه جهات بسیطاند، نه مفهوم عام تری دارند و نه جنس و فصل. بدیهیات ثانویه دارای مفاهیم عام ترند، اما ذهن بدون استفاده از امر دیگری مفهوم عام تر آن را می یابد. این مفاهیم بدیهی اند اما بدیهی ثانویه. مفهوم علم نیز چنین است. جنس و فصل ندارد اما مفهوم عام تری چون مفهوم «وجود» دارد و ذهن در این مورد برای یافتن مفهوم عام تر، نیازمند استدلال از خارج نیست. بنابراین علم، مفهوم بدیهی اولی نیست اما می توان آن را بدیهی ثانویه دانست. بنابراین، تعاریف طرفداران نظریه بداهت علم، نه تعریف حدّی و رسمی که تعریف تحلیلی و تبیینی است.

برای برگزیدن تعریف علم باید هدف از تعریف روشن شود. این ادعا که مفهومی عام تر از علم وجود ندارد، پذیرفته نیست؛ زیرا مفهوم وجود اعم از علم است. از این رو می توان علم را به وجود کاشف و حکایتگر تعریف کرد. این تعریف همه اقسام علم را در برخواهد گرفت. تعریف علم با دو توجّه صورت می گیرد. نخست، تعریف علم با توجّه به غرض از معرفت شناسی است. در این

صورت، تعریف علم به باور صادق موجه تعریف مناسبی است. دوم، علم، موضوع معرفت شناسی می‌شود. با این لحاظ علم را به مطلق آگاهی و وجود مجرد روشنگر تعریف می‌کنیم.

تعریف صدرالمتألهین از علم به وجود مجرد از ماده، کامل و مانع اغیار نیست و خداوند، ملائکه و تمام مفاهیم مجرد ضمن این تعریف قرار می‌گیرند. در حالی که هیچیک از آنها مفهوماً علم نیستند. با الهام از عبارت ملاصدرا می‌توان گفت علم، وجود مجردی است که حیثیت کشف و حکایت دارد. بنابراین علم، وجود مجرد کاشف است. این تعریف شامل همه اقسام علم اعم از حصولی، حضوری، تصویری، تصدیقی، مفاهیم اولی، معقولات ثانی، علم به ممکنات و ممتنعات و... می‌شود و تعریف جامعی است.

با نقد تمام تعریف های علم می‌توان تا حدودی بی‌نیازی علم از تعریف را اثبات کرد. بدین ترتیب تعریف های ارائه شده نه تعریف حقیقی بلکه تعریف تنبیهی‌اند (جوادی آملی، ص ۷۸). البته همه مفاهیم بدیهی چنین معضلی دارند و صرف نظر از مشکلات تعریف منطقی مفهوم علم، باید توجه داشت که این مفهوم نیازمند توضیح است، چرا که مشترک لفظی است.

موضوع معرفت شناسی

مباحثی همچون انواع معرفت و... معنای مطلق آگاهی را در نظر دارند و بحث هایی مثل امکان شناخت، ارزش شناخت و... علم به معنی باور صادق موجه را منظور می‌کنند. در معرفت شناسی درجه دوم، علم به معنی مجموعه قضایایی که به یک لحاظ کنار هم جمع شده اند منظور است و علم شناسی فلسفی با علم به معنی حضور معلوم نزد عالم سروکار دارد.

در دیدگاهی خاص، علم به انعکاس ذهنی مطلق تعریف شده است که با رد این تعریف، علم عبارت است از درک یک پدیده نمودی مانند پدیده انسان، درخت، میز یا درک غیر نمودی مانند عدالت و زیبایی و ارزش های گوناگون و یا درک نسبت میان موضوعات و محمولات قضایا (کلی یا جزئی) نه انعکاس ذهنی صرف؛ بلکه توأم با نوعی اشراف و توجه درباره موضوع درک شده از طرف نفس یا «من» یا به وسیله هر نیروی خاص از مغز که تاکنون شناخته نشده

است؛ با این شرایط که علم از انعکاس آینه‌ای اشیا در ذهن، تفکیک می‌شود و همچنین از دریافت‌های غیر نمودی محض نیز مانند تأثرات و عواطف و دریافت زیبایی و ارزش بدون اشراف و توجه جدا می‌شود. هر تصور و دریافتی علم نیست، بلکه مشروط به اشراف و توجه از طرف نفس یا «من» است و تصدیق از آن جهت علم محسوب می‌شود که نسبت بین موضوع و محمول با اشراف و توجه یاد شده دریافت شده باشد (جعفری، ص ۷۱).

کاربردهای مختلف علم

در حکمت اسلامی و فلسفه غرب لفظ علم، معانی و کاربردهای مختلفی دارد و در حقیقت علم، لفظی مشترک است. بحث از کاربردهای علم، از نظر منطقی، اهمیت دارد.

نه کاربرد برای علم و معرفت در منابع فلسفی دیده می‌شود. ۱- مطلق ادراک (اعم از حضوری و حصولی). ۲- ادراک حصولی مثل مقسم علم به تصور و تصدیق. ۳- ادراکات تصدیقی (نوعی از علم حصولی). ۴- ادراکات صادق در برابر کاذب. ۵- ادراک یقینی (نوع خاصی از ادراک تصدیقی). ۶- ادراکات مستدل در برابر معلل. ۷- شاخه و رشته‌ای علمی یا مجموعه‌ای از گزاره‌ها که به اعتبار خاصی گرد هم آمده‌اند و با وحدت موضوع، محمول یا غرض، رشته معرفتی خاصی را تشکیل داده‌اند، مانند علم فیزیک، شیمی، ادبیات، فلسفه. ۸- علوم تجربی^{۱۸} که با روش تجربه تفسیر پذیرند.

در معرفت‌شناسی کاربرد نخست مورد نظر است. بنابراین باید علم را به گونه‌ای تعریف کرد که همه ادراکات را در برگیرد. مصباح یزدی نیز ضمن ذکر معانی مختلف علم معتقد است معنای علم به عنوان موضوع معرفت‌شناسی، بهتر است به معنی اعمّ (مطلق علم) باشد (۱۵۱/۱).

۵- اگر علم موضوع معرفت‌شناسی و تعیین‌کننده گستره معرفت‌شناسی است، هر حقیقتی را که جنبه روشنایی و اطلاع‌رسانی دارد (اعمّ از حضوری، حصولی، تصور، تصدیق، صادق، کاذب، اخبار، انشاء و...) شامل می‌شود و از

علمی که غرض و هدف معرفت شناسی است تصدیقات یقینی موجه و صادق اراده می‌شود، اعمّ از بدیهی و غیر بدیهی.

نتیجه

حاصل آنکه معرفت مفهومی بدیهی است ولی نه بدیهی اولی که قابلیت تعریف نداشته باشد. هرچند تعاریف آن از سنخ حد و رسم نیز نخواهد بود. پس معرفت، بدیهی ثانوی است که در تعریفش از مفاهیم بدیهی اولی مانند وجود استفاده می‌شود. بنابراین، معرفت به عنوان موضوع معرفت شناسی عبارتست از وجود مجرد حکایتگر. همانگونه که غایت معرفت شناسی، اثبات امکان و معیار معرفت به معنای باور صادق موجه می‌باشد.

کتابشناسی

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، *منطق و معرفت در نظر غزالی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵ ش.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *شرح الاشارات و التنبیهات*، قم، نشر کتاب، ۱۳۷۷ ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الشفای المنطق*، قم، منشورات مکتبه آیه ... العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.
- بحرانی، ابن میثم، *قواعد المرام*، قم، مکتبه آیه ... العظمی النجفی المرعشی، ۱۴۰۶ ق.
- جرجانی، میر سید شریف، *شرح المواقف*، قم، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۲ ق/۱۳۷۰ ش.
- جعفری، محمد تقی، *بررسی و نقد نظریات هیوم در چهار مسأله فلسفی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۷۹ ش.
- جوادی آملی، عبدالله، *شناخت شناسی در قرآن*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰ ش.
- حلی، حسن بن یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تصحیح حسن حسن زاده آملی، قم، انتشارات اسلامی.

خسرو پناه، عبدالحسین، کلام جدید، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۱ ش.

دوانی، جلال‌الدین، العجاله، محظوظ.

رازی، فخرالدین محمد بن عمر، المباحث‌المشرقیه، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰ ق.

سبحانی، جعفر، نظریه‌المعرفه، قم، مرکز‌العالمی‌للدراست‌الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق.

شریعتمداری، علی، فلسفه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳ ش.

شیرازی، صدر‌المتألهین، الاسفار‌الاربعه، قم، منشورات مصطفوی، ۱۳۶۸ ش.

شیرازی، صدر‌المتألهین، الشواهد‌الربوبیه، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶ ش.

طباطبایی، سید محمد حسین، نه‌ایه‌الحکمه، مؤسسه‌النشر‌الاسلامی، قم، ۱۳۶۴ ش.

غزالی، محمد، المستصفی فی علم‌الاصول، چاپ قدیم.

همو، معیار‌العلم فی فن‌المنطق، قاهره، دار‌المعارف، ۱۹۶۱ م.

مصباح‌یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی: معاونت فرهنگی، ۱۳۶۴ ش.

مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، تهران، حکمت، ۱۳۶۶ ش.

مظفر، محمدرضا، المنطق، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۸۸ ق.